

نقل قول‌ها در جلسه هفتم حافظ‌شناسی

ریاکاری اجتماعی (۱)

ایرج شهبازی

مردادماه ۱۴۰۲



عطار نیشابوری:

«نقل است که جعفر صادق مدتی خلوت گرفت و بیرون نیامد. سفیان ثوری به در خانه وی آمد و گفت: مردمان از فواید انفاس تو محروم‌اند. چرا عزلت گرفته‌ای؟ صادق جواب داد که اکنون چنین روی دارد؛ فَسَدَ الزَّمَانُ وَ تَغَيَّرَ الْإِخْوَانُ. و این دو بیت را بخواند:

ذَهَبَ الْوَفَاءُ ذَهَابَ أَمْسِ الذَّاهِبِ وَ النَّاسُ بَيْنَ مَخَائِلٍ وَ مَآرِبٍ^۱
يَفْشُونَ بَيْنَهُمُ الْمَوَدَّةَ وَ الْوَفَا وَ قُلُوبُهُمْ مَحْشُوءَةٌ بِعِقَارِبِ

(تذکرة الاولیاء، ص ۱۵)



فروغ فرخزاد:

«من از جهان بی تفاوتی فکرها و حرف‌ها و صداها می‌آیم // و این جهان به لانه ماران مانند است // و این جهان پر از صدای حرکت پاهای مردمی است // که همچنان که تو را می‌بوسند // در ذهن خود طناب دار تو را می‌بافند».

(دیوان فروغ فرخزاد، ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد)



غادة السَّمان می‌گوید:

«دوست می‌دارم خیانت‌هایت را که به من روا می‌داری، زیرا تأیید می‌کند که زنده‌ای و از دروغ [گفتن] و نقاب پوشیدن، ناتوان. مرا نقاب‌ها به درد می‌آورد، بیش از به درد آوردن خیانت! ضربه‌های دشنه‌هایت را دوست می‌دارم، زآن روی که حتی یک بار از پشت بر من فرود نیامده است».

(ابدیت لحظه عشق)

^۱ - در دیوان منسوب به امام علی، این مصراع به این شکل است: فَالْإِنْسُ بَيْنَ مَخَاتِلٍ وَ مُوَارِبِ.



حافظ «گناه پنهانی» را از «عباداتِ ریاکارانه» بهتر می‌داند:

می‌خور که صد گناه ز اغیار در حجاب بهتر ز طاعتی که به روی و ریا کنند

(دیوانِ حافظ، ص ۱۹۹)



حافظ «باده‌نوشیِ صادقانه» را بر «زهدفروشیِ ریاکارانه» برتری می‌نهد:

باده‌نوشی که در او روی و ریایی نبود بهتر از زهدفروشی که در او روی رویاست

(دیوانِ حافظ، ص ۱۰۶)



قرآن کریم:

«و برخی از مردم می‌گویند: «ما به خدا و روز بازپسین ایمان آورده‌ایم»، ولی گروندگان [راستین] نیستند. با خدا و مؤمنان نیرنگ می‌بازند، ولی جز بر خویشتن نیرنگ نمی‌زنند و نمی‌فهمند. در دل‌هایشان مرضی است و خدا بر مرضشان افزود و به [سزای] آنچه به دروغ می‌گفتند، عذابی دردناک [در پیش] خواهند داشت. و چون به آنان گفته شود: «در زمین فساد مکنید»، می‌گویند: «ما خود اصلاح‌گریم». بهوش باشید که آنان فسادگراند، لیکن نمی‌فهمند. و چون به آنان گفته شود: «همان گونه که مردم ایمان آوردند، شما هم ایمان بیاورید»، می‌گویند: «آیا همان گونه که کم‌خردان ایمان آورده‌اند، ایمان بیاوریم؟ هشدار که آنان همان کم‌خردانند، ولی نمی‌دانند. و چون با کسانی که ایمان آورده‌اند برخورد کنند، می‌گویند: «ایمان آوردیم» و چون با شیطان‌های خود خلوت کنند، می‌گویند: «در حقیقت ما با شما ایمیم. ما فقط [آنان را] ریشخند می‌کنیم». خدا [است که] ریشخندشان می‌کند و آنان را در طغیان‌شان فرومی‌گذارد تا سرگردان شوند. همین کسانی که گمراهی را به [بهای] هدایت خریدند؛ در نتیجه داد و ستدشان سود [ی به بار] نیاورد و هدایت یافته نبودند. مثل آنان همچون مثل کسانی است که آتشی افروختند و چون پیرامون آنان را روشنایی داد، خدا نورشان را برد و در میان

تاریکی‌هایی که نمی‌بینند، رهایشان کرد. کردند، لالند، کورند؛ بنابراین به راه نمی‌آیند. یا چون [کسانی که در معرض] رگباری از آسمان که در آن تاریکی‌ها و رعد و برقی است [قرار گرفته‌اند]. از [نهیب] آذرخش [و] بیم مرگ سرانگشتان خود را در گوش‌هایشان نهند، ولی خدا بر کافران احاطه دارد. نزدیک است که برق چشمانشان را برباید. هر گاه که بر آنان روشنی بخشد، در آن گام زنند و چون راهشان را تاریک کند [بر جای خود] بایستند و اگر خدا می‌خواست شنوایی و بینایی‌شان را برمی‌گرفت که خدا بر همه چیز تواناست».

(قرآن کریم، سوره بقره، آیات ۸ تا ۲۰)



به نظر مولانا هر چیزی که خدا آفریده است، خواه از نظر ما زشت باشد یا خوب، دارای فایده‌ای است:

نیست باطل هر چه یزدان آفرید از غضب، وز حلم، وز نُصح و مکید

(مثنوی، د ۶ / ۲۵۹۷)



دکتر تقی پورنامداریان:

«حافظ ترجیح یکی از این دو جنبه وجود برزخی انسان را بر طرف دیگر نمی‌پذیرد. اگر خدا انسان را چنین آفریده است که میان فرشته و حیوان باشد و طبیعت برزخی او ایجاب می‌کند که هر دو جنبه وجود او اعتبار داشته باشد، پس نمی‌توان سر زدن گناه از او را عیب شمرد و نکوهش کرد. این اندیشه حافظ که هم نتیجه ایمان او به کیفیت آفرینش انسان بر اساس قرآن است و هم نتیجه‌گیری طبیعی و منطقی از این آیات، علی‌رغم منطقی بودنش، در فرهنگ عمومی ما تازگی دارد ... منع‌ها و حرمت‌های گونه‌گون فرهنگی از جمله اسباب و عللی است که ما را، به خصوص در گذشته، بر آن داشته است تا همواره جنبه‌ای از ماهیت وجودی خود را که در عین طبیعی بودن، معارض با ارزش‌های غالب و پذیرفته فرهنگی و مذهبی ماست، انکار کنیم. از نظرگاه ما انسان‌ها یا در آن سوی مقام برزخی انسانی خودند، یا در این سو ... جرأت و شهامت حافظ که بدون بیم از موانع فرهنگی و اجتماعی و بدون رعایت احتیاط به منظور حفظ مقام دنیوی، حجاب‌های ریا و تظاهر را از چهره ما کنار می‌زند، تا خود را چنان که هستیم، ببینیم، دلپذیر است. این کشف حجاب روحی مثل اعتراف به گناه، مثل

افشای رازی جانگزا تسلی بخش است؛ به همین سبب ما چهره حافظ و یا چهره انسانی را که در شعر حافظ حضور دارد، علی‌رغم خلاف عادت و انتظار بودنش دوست داریم ... خروج از نفس لواحه و صعود به مرتبه نفس مطمئنه و یا سقوط به مرتبه نفس اماره، خروج از زیستن به اقتضای طبیعت است. این خروج به هر حال مستلزم کتمان بُعد دیگری از هستی انسانی است. همین کتمان علی‌رغم فایده‌ای که ممکن است به ظاهر از نظر اخلاقی و ترکیه نفس داشته باشد، کم و بیش مایه‌ای از ریا و تظاهر را با خود همراه دارد. آن کس که فرصتی برای خویش‌اندیشی دارد، به میزان حساسیت خود از این نکته متأثر می‌شود. انسان طبیعی و حقیقی یا «من» حاضر در شعر حافظ چون تأکید و ادعایی بر یکی از دو سوی مقام برزخی انسان ندارد، از ریا و تظاهر عاری است».

(گمشده لب دریا، صص ۱۰-۷)



غزالی:

«کسی ... به عبادت ریا کند و تقوی و ورع ظاهر گرداند به بسیاری نفل‌ها و امتناع از خوردن شبهت‌ها، و غرض او آن که به امانت شناخته شود تا قضا یا تولیت اوقاف یا وصایا یا مال ایتام به وی دهند، و او آن را بستاند، یا تفرقه زکات‌ها یا صدقه‌ها به وی تفویض کنند تا آنچه تواند از آن ببرد، یا ودیعت‌ها به وی دهند و او آن را گیرد و منکر شود، یا مال‌ها به وی تسلیم کنند تا در راه حج صرف کند و او بعضی از آن یا کل آن ببرد، یا به واسطه آن حج‌کنندگان را تبع خود سازد تا به قوت ایشان، مقصودهای فاسد خود که در معصیت‌ها دارد برآورد. و یکی از ایشان به زی تصوف و هیئت خشوع و سخن حکمت بر سیل و عظم و تذکیر ظاهر کند، و قصد او دوستی نمودن باشد به زنی یا کودکی برای فجوری، و باشد که در مجلس‌های علم و تذکیر و حلقه‌های قرآن حاضر شوند و در سماع علم و قرآن رغبت ظاهر گردانند و غرض ایشان دیدن زنان و کودکان باشد، یا به حج رود و مقصود او آن که به زنی یا کودکی رسد در قافله. و این جماعت دشمن‌ترین مُرائیانند در حضرت خدای؛ زیرا که طاعت خدای را نردبان معصیت ساخته‌اند و آن را در فسق، آلت و بضاعت خود گردانیده».

(ترجمه احیاء علوم الدین، ج ۳، صص ۶۳۶ - ۵۳۵)



از نگاه مولانا، ناآرامی و بی‌قراری در ذات نفاق نهفته است. به همین جهت است که حتی اگر یک منافق را منافق بخوانند، حالش بد می‌شود، گویی که عقربی در درون او خلیده است:

آن منافق با موافق در نماز	از پی استیزه آید، نه نیاز
در نماز و روزه و حجّ و زکات	با منافق مؤمنان در بُرد و مات
مؤمنان را بُرد باشد عاقبت	بر منافق مات اندر آخرت
گرچه هر دو بر سر یک بازی‌اند	هر دو با هم مَروزی و رازی‌اند
هر یکی سوی مقامِ خود رود	هر یکی بروفقِ نامِ خود رود
مؤمنش خوانند، جانس خوش شود	ور منافق گویی، پُرآتش شود
نام او محبوب از ذاتِ وی است	نام این مَبغوض از آفاتِ وی است
«میم» و «واو» و «میم» و «نون» تشریف نیست	لفظِ مؤمن جز پی تعریف نیست
گر منافق خوانی‌اش، این نامِ دون	همچو کژدم می‌خلد در اندرون
گرچه این نام اشتقاقِ دوزخ است	پس چرا در وی مذاقِ دوزخ است؟

(مثنوی، د ۱ / ۲۹۴ - ۲۸۵)



مولوی در حدیثی که از پیامبر بزرگوار اسلام نقل کرده است به این سر درگمی و تردید همیشگی منافقان اشاره کرده است: «منافق پیوسته گرفتارِ «اگر» است و همین باعث حسرت همیشگی او می‌شود»:

کز اگر گفتن رسول با وفاق	منع کرد و گفت آن هست از نفاق
کآن منافق در اگر گفتن بمرد	وز اگر گفتن به‌جز حسرت نبرد

(مثنوی، د ۲ / ۷۳۸ - ۷۳۷)



تولستوی:

«چرخ‌دنده‌های زندگی اجتماعی بدون روغن ریا و نفاق نمی‌چرخند».

(جنگ و صلح، جلد ۱ / ص ۴۳)



شمس تبریزی:

«با مردمان به نفاق باید زیست، و گرنه به کوه و بیابان باید رفت.»

(مقالات، جلد ۱ / ص ۱۳۹)



برخی از شعرهای حافظ در مورد ریاکاری صوفیان (خانقاه، صومعه، خرقة) از این قرار است:

- | | |
|--------------------------------------|-------------------------------------|
| خوش می کنم به باده مشکین مشام جان | - کز دلق پوش صومعه بوی ریا شنید |
| - دلم ز صومعه بگرفت و خرقة سالوس | کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا |
| - دلم گرفت ز سالوس و طبل زیر گلیم | به آنکه بر در میخانه بر کشم علمی |
| - صوفی ز کنج صومعه با پای خم نشست | تا دید محتسب که سبو می کشد به دوش |
| - حافظ این خرقة بینداز مگر جان بیری | که آتش از خرقة سالوس و کرامت برخاست |
| - حافظ این خرقة که داری تو بینی فردا | که چه ز نار زیرش به دغا بگشایند |
| - چاک خواهم زدن این دلق ریایی چه کنم | روح را صحیت ناجنس عذابی است الیم |
| - در خرقة از این بیش منافق نتوان بود | بنیاد از این شیوه رندانه نهادیم |



برخی از شعرهای حافظ در مورد ریاکاری زاهدان از این قرار است:

- | | |
|-----------------------------------|-----------------------------------|
| - آتش زهد ریا خرمن دین خواهد سوخت | حافظ این خرقة پشمینه بینداز و برو |
|-----------------------------------|-----------------------------------|

- اگر به بادهٔ مشکین دلم کشد شاید

که بوی خیز ز زهد ریا نمی آید

- به خاک پای صبحی کشان که تا من مست

ستاده بر در میخانه ام به دربانی

به هیچ زاهد ظاهر پرست نگذشتم

که زیر خرقه نه زناز داشت پنهانی



برخی از شعرهای حافظ در مورد ریاکاری واعظان از این قرار است:

- واعظان کین جلوه در محراب و منبر می کنند

چون به خلوت می روند آن کار دیگر می کنند

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس

تو به فرمایان چرا خود توبه کمتر می کنند

گویا باور نمی دارند روز داوری

کاین همه قلب و دغل در کار داور می کنند

- گر چه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود

تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود

- مرغ زیرک بدر خانقه اکنون نپرد

که نهاده است به هر مجلس وعظی دامی



دکتر زرین کوب:

«بیکار با این محتسب مآبی ها کار رندان پاکباز بود، رندان مدرسه، که در حقیقت دین و اخلاق را ورای این دروغ پردازی ها می دیدند و این همه فریب و ریا را تهدیدی می شمردند برای دین و اخلاق واقعی. شعر حافظ و لطایف عبید زاکانی در این دوره، اعتراض هایی بود بر این ریاکاری ها. نه آیا وقتی صراحت بیان ناممکن باشد، هنرمند از کنایه بهره می گیرد و از مجاز؟ وقتی یک حافظ قرآن، در شهری که از در و دیوار آن بانگ قرآن و نماز برمی آید، از خرابات حرف می زند و خراباتیان، خرابات نشینی او یک انزوای صوفیانه، یک از خود رهایی نیست و دست کم یک اعلان جنگ است به محتسب. اعلان جنگ به یک زاهد ریایی که قرآن را دام تزویر می کند و خم شکنی را بهانه ای می سازد برای آزار و تجاوز. در چنان دوره ای کدام رند هشیار، کدام متفکر آزاداندیش می توانست به صدای دل خویش گوش دارد و به این دروغ ها و ریا کاری ها نخندد و بر رگم

خُم‌شکنی‌ها و سالوس‌بازی‌ها، عمداً «در آستین مرقع پیاله پنهان» نکند؟ حافظ جوان، بی‌باک و گستاخ، اما با زبان کنایه، با محتسب به جنگ بر می‌خیزد.

(از کوچه رندان، ص ۵۳)

